



زهره مسکنی / نویسنده و روزنامه‌نگار

اواز این نوشته که زنان چگونه با استفاده از واقع گرایی ادبی به تشریح جامعه خود می‌پردازند



واقع گرایی زنانه در داستان ایرانی

← رئالیسم از قرن نوزدهم به بعد نوعی سبک نوشتن را به جهان ادبیات عرضه کرد که آثار آن تاکنون در گونه‌های مختلف ادبی مشهود است. رئالیسم ادبی در داستان نویسی از طریق به تصویر کشیدن تجارب روزمره، همان گونه که در زندگی واقعی روی می‌دهند، واقعیت را نشان می‌دهد؛ شخصیت‌ها، مکان‌ها و ماجراهای آشنا و قابل لمس را توصیف می‌کند و بیشتر به طبقات متوسط و پایین جامعه می‌پردازد. در ایران پس از نهضت مشروطه، نویسندگانی آثاری را در این مکتب منتشر کردند که حاوی مضامین اجتماعی و سیاسی مختلف بود. «چشم‌هایش» از بزرگ علوی، «حاجی آقا» از صادق هدایت، «جای خالی سلوچ» از محمود دولت‌آبادی، «همسایه‌ها» از احمد محمود و «شوهر آهو خانم» از علی محمد افغانی از جمله همین آثار است. پرداختن به شخصیت‌ها، فضاهای و رویدادهای درون خانواده از ویژگی‌های مشترک آثار ادبی ایرانی نوشته شده در سبک رئالیسم به‌شمار می‌رود؛ چیزی که اسماعیل فصیح‌بیش از دیگران به گونه‌ای زنجیروار در اغلب آثارش به آن پرداخته است. او در رمان‌هایش تأثیر جبر محیط و وراثت و سرنوشت بر اعضای خانواده و تغییر و تحول مناسبات زندگی شهری را طی نیمه نخست قرن که اکنون رو به پایان است، بخوبی کاویده و نمایانده است. وقتی «جلال آریان»، شخصیت مشهور رمان‌های فصیح، در مرحله‌های نه چندان مرفه تهران قدیم رشد کرده و بعد برای تحصیل به امریکا رفته و بعد تر کارمند شرکت نفت و مقیم آبادان شده و یکی از دل‌مشغولی‌های همیشگی‌اش حل و فصل مشکلات و مسائل خواهرش «فرنگیس» بوده و تمام این‌ها بر گرفته از زندگی واقعی نویسنده است، قطعا ردیابی واقعیات ملموس زندگی در آثار نویسندگان زن ایرانی پیرو مکتب رئالیسم نیز خالی از لطف نیست.

چالش‌های همیشگی روبه‌روی زن ایرانی و ابعد شخصیت او در خانواده بخش قابل توجه آثار نویسندگان زن این سرزمین است. در نمونه‌هایی بسیار، رئالیسم به کمک نویسنده آمده تا با استفاده از این ابزار هنری مرغوب دست به آفرینش آثار انتقادی، اجتماعی و احساسی از جنس زنانه بزند. رئالیسم در ادبیات ایرانی یکی از گسترده‌ترین و قوی‌ترین سبک‌های ادبی است که بررسی و تحلیل هریک از نمونه‌های آن نیازمند به معالای بیش از این یادداشت است؛ اما اگر بنا باشد در همین فرصت مختصر از زنان رئالیست در عرصه داستان نویسی ایران نام برد، می‌توان پیش از همه به سیمین دانشور اشاره کرد. وی در «سووشون» با استفاده از رئالیسمی تعهدگرایانه و رویکردی اجتماعی، انتقادی اثرش را در اختیار دوسطح از خوانندگان گذاشته است. خوانندگانی عام که درسطور واقع‌گرایانه متن باقی می‌مانند و خوانندگانی خاص که با توجه به نشانه‌های درون متنی به لایه‌های عمیق معنایی رسند و این چیزی نیست جز «رئالیسم سمبلیک». در ادامه می‌توان از گلگی ترقی نام برد که در داستان‌های او دیدگاه انتقادی، اجتماعی و فلسفی بر سایر محورهای چیرگی دارد. او بویژه در نخستین داستان‌های مجموعه «من هم چه گوارا هستم» شخصیت آدم‌هایی را توصیف می‌کند که ناامید، ناتوان و تنها هستند و به این دلیل که جامعه را نادان و سطحی می‌بینند، در انزوای زندگی می‌کنند. شهرنوش پارسا پور نیز در رمان «سگ و زمستان بلند» و مجموعه «آویزه‌های بلور» از منظری دخترانه به شرح اندوه و بیم عاشقانه‌ای می‌پردازد که ریشه آن را باید در تاریخ ایران جست و جو کرد. او که در سبک نوشتاری خود به رئالیسم جادویی گرایش دارد، بعد هادر «رمان طوبی و معنای شب» و مجموعه «زنان بدون مردان» با نگاهی عرفانی به تحولات روحی زنان پرداخت. غزاله علیرزاده نیز در دهه هفتاد با رمان‌های «خانه ادریسی‌ها» و «شب‌های تهران» زنان را در رویارویی با مسائلی سیاسی و اجتماعی همچون انقلاب به تصویر می‌کشد. روایت ناآرامی‌های زنان و وحشت زده و مواج‌ه آنان با واقعیات دهشت‌بار در آثاری از فرخنده آقایی مانند «تپه‌های سبز» خواندنی است. او در «راز کوچک» و «یک زن یک عشق» فاصله بین واقعیت تلخ و آرزوی شیرین را در زنان منزوی بیان می‌کند و

در رمان «جنسیت گمشده» با جسارتی ویژه به شرح تلاش‌های پسری برای تغییر جنسیت می‌پردازد. منیرورونی پور در مجموعه «کنیز» و رمان «اهل غرق» با استفاده از رئالیسم جادویی رنج‌ها و حسرت‌های زنان را در فضای آمیخته به‌وهم جنوب ایران توصیف می‌کند. او که استاد ماهر بیان اسارت‌زنان با سنت‌های مردسالارانه لایه‌لای داستان‌هاست، آثار متعددی را درباره مشکلات عاطفی و معیشتی زنان در جامعه امروز ایران پدید آورده است؛ چیزی که بعد هادر آثار بلقیس سلیمانی نویسنده گرماتی نیز به‌وفور و مکرر دیده شد. «بازی آخر بانو» و «خاله بازی» دو اثر این نویسنده با موضوع عشق و قدرت هستند که بر بستر رویدادهای سیاسی و اجتماعی دهه شصت با محوریت زنان نوشته شده است.

می‌رسم به فریاد و قی که در رمان‌هایش به قضاوت نمی‌پردازد و خواننده را صر فایه تماشای شخصیت‌های زن داستان‌ش می‌برد. نخستین رمان او «پرند من» روایتی است از زنی خانه‌دار، متأهل و دارای دو فرزند که تناقضات کلی جامعه با روزمرگی‌های فضای داخلی خانه‌اش اثر روفی را خواندنی کرده است. او که در داستان‌هایش از ترس‌ها و دغدغه‌هایی در ظاهر بسیار ساده، اما تکان‌دهنده حرف می‌زند، در اثر دیگر خود «بی‌باد، بی‌بار» نیز به شرح زندگی زنی مهاجر پرداخته است. و اما زویا پیرزاد، نویسنده‌ای که آثارش بدون گره مشهود و آشکار نیز خاص و خواندنی است و تنها سبب این موفقیت همان بهره‌گیری از رئالیسم خالص بر پایه عینیت زندگی بی‌هیچ کم و کاستی است. تجدید چاپ آثاری از پیرزاد مانند مجموعه داستان‌های «مثل همه عصرها»، «طعم کس خرمالو» و «یک روز مانده به عید پاک» و نخستین رمانش «چراغ‌ها رامن خاموش می‌کنم» به دلیل قلم ساده و روان و متکی بر عینیت زندگی هموار با استقبال خوانندگان همراه است. موضوع رمان «چراغ‌ها رامن خاموش می‌کنم» تکرار و کنواختی زندگی زنی خانه‌دار، خستگی و فرسودگی اواز این روند و دل‌بستگی‌اش به مرد همسایه‌ای است که فکر می‌کند شاید با او زندگی متفاوتی خواهد داشت.

موضوع اصلی اغلب رمان‌های زنان بر محور مسائل خودشان است. نویسندگان زن ایرانی، رمان را بهترین ابزار برای بروز دنیای درونی، تنهایی، دردها و رنج‌های خود می‌دانند و طناب محکم رئالیسم برای بیرون کشیدن جرعه‌ای آب گوار از عمق چاه تعصب و تحول، لذتی بر عطش امیدوارانه خوانندگان و ابزاری قابل اعتماد است. کمی جلوتر که بیاییم و در آثار داستانی امروز به پیگیری جریان رئالیسم در آثار نویسندگان زن ایرانی بپردازیم، به داستان‌های کوتاه و بلند بسیاری می‌رسم که همگی مواد خام آثار خود را از جهان واقعی پیرامون خود تهیه می‌کنند و با فضا سازی‌ها و شخصیت پردازی‌های کاملاً ملموس به روایت چشم‌اندازهای تازه و خواندنی برای خوانندگان می‌رسند. نسیم مرعشی در «پاییز فصل آخر سال است» ضمن پرداختن به موضوع مهاجرت برای درس خواندن و شکست عشقی چهره جدیدی از زن ایرانی را روایت می‌کند که گویی خواننده به نحو شگفت‌انگیزی او را می‌شناسد؛ سارا اسالار در «هست یا نیست؟» از میان‌سالی زنان، جایی بین گذشته و آینده، میانه‌شوریلوغ و کسالت‌سالندی می‌نویسد؛ زهر اعدی در «تاریکی معلق روز» علاوه بر نا هنجاری‌های گریبانگیر زنان در جامعه امروز از فعالیت آنان در عرصه‌های گوناگون رسانه‌ای می‌نویسد؛ عطیه عطار زاده در «مردن با گیاهان دارویی» از دختری نابینا می‌نویسد که رابطه او با دنیا از طریق بو و صداست؛ مریم حسینیان در «بانو گوزن» زنی را روایت می‌کند که سودای فروشدگی زبور آلات و وسایل تزئینی دارد؛ نازنین جودت در «به وقت بی‌نامی» از زنان، مادران و دخترانی می‌نویسد که سال‌های جنگ را در مناطق غیر جنگی سپری کرده‌اند و هر چه پیش می‌رویم می‌بینیم که زنان چگونه با استفاده از واقع گرایی ادبی، به تشریح جامعه خود پرداخته و به قول بالزاک مورخ عادات و اخلاق مردم و اجتماع خویش و بویژه زنان جامعه خود شده‌اند. ■

فرزام شیرزادی / نویسنده و منتقد

او درباره اقبال به نویسندگان رئالیست ایرانی نوشته است



جان‌کندن‌های مضحک این روزگار

۱ چند هفته پیش، به دعوت یکی از دوستانم، حضوری دوساعته در کلاب هاوس داشتم. موضوع، بحث تکراری کتابخوانی ما جماعت ایرانی بود. نوبت که به من رسید، درباره تیراژ کتاب و سرانه مطالعه، چند پاراگراف مختصر نطق کردم. در ادامه چند نفر از حاضران اندک‌شمار در آن اتاق مجازی سؤال‌هایی پرسیدند که در حد بضاعت و فهمم جواب دادم؛ اشاره‌ای به آمار رسمی سرانه مطالعه کردم که بر مبنای شمارگان کتاب و تعداد کتاب‌های منتشر شده و... است و اینکه آمار را خانه کتاب که زیر نظر وزارت ارشاد است، ارائه می‌دهد. در پاسخ یکی از حاضران که مدعی بود جماعت ایرانی کتاب کم نمی‌خواند و زیاد هم می‌خواند، چند نمونه همه‌فهم عینی آوردم. نمونه از کتاب‌هایی که نویسنده، مترجم و ناشر شناخته شده دارند اما اقبالی در فروش نداشته‌اند. مثل کتاب «تپه‌های سبز آفریقا» نوشته «ارنست همینگوی» که مترجم آن رضا قیصریه است و انتشارات کتاب خورشید آن را چاپ کرده است. همچنین کتاب‌هایی دیگر از ناشران و نویسندگان و مترجمانی شناخته شده که به چاپ‌های دوم و سوم هم نرسیده‌اند. در میانه بحث مجازی در اتاقی مجازی تر، یک نفر مخالفت کرد که چنین نیست و مردم ما کتابخوان هستند و فهم‌اند و چنان‌و چنین‌اند و قس علی‌هذا. مدعی که گویا چند صباحی در کتابفروشی‌ای در یکی از خیابان‌های فرعی مرکز شهر کتاب می‌فروخته، جامعه آماری‌اش مراجعان به دکان محل اشتغالش بود و بر مبنای تجربه دوسه ماهه‌اش در آن کتابفروشی، چنان یقه می‌داند و از فروش بالای رمان و داستان وطنی می‌گفت که بهتر دیدم ادامه ساعات جلسه مجازی را به مجادله بی‌ثمر برای فهماندن مقصودم از آمار رسمی سرانه مطالعه صرف نکنم، این بود که ادامه بحث را به سکوت گذراندم. صلاح بر آن بود که شنونده باشم.

اینکه عده‌ای مدعی‌اند داستان‌ها و رمان‌های رئالیستی مخاطبان خود را از دست داده‌اند و در این زمانه، کمتر چنین آثاری خریده یا خوانده می‌شوند، از جنس نظر و نگاه و حکم صادر کردن همان کتابفروش است که در دکان کوچکی در خیابانی فرعی، حول و حوش مرکز شهر کتاب می‌فروخت؛ یعنی ادعای واهی، بی‌اساس و این‌جا قصد و غرض دفاع از نویسندگان رئالیست یا رد آنها یا این استدلال که دوران نوشتن چنین داستان‌ها و رمان‌هایی سپری شده یا نشده، نیست. روی نوشته‌ام به آنها می‌است که مدعی‌اند تاریخ انقضای داستان‌های رئالیستی و آثار خطی سپری شده است. اگر چنین است، چرا آثار نویسندگانی چون احمد محمود، اسماعیل فصیح، محمود دولت‌آبادی، داستانی چون «مردی با کراوات سرخ» گلشیری، داستان‌های چوپک، بهرام حیدری و ده‌ها نویسنده دیگر هنوز اقبال برای فروش و خوانده شدن دارند؟ چطور است که هنوز به چاپ‌های متعدد می‌رسند و خریدار دارند. هنوز افست‌های متعدد رمان «همسایه‌ها» ی احمد محمود با شمارگانی چند هزار نسخه‌ای در پیاده‌روها فروخته می‌شود.

۳ پسند شخصی علاقه‌مندان به داستان و رمان با هم متفاوت است. اینکه من نویسندگانی چون دینوبوترانی، کلود سیمون، ایتالو کالوینو و در ایران بهرام صادقی، چوپک و گلشیری را می‌پسندم، نمی‌تواند حتی مبنای حکمی فردی، شخصی و البته دم‌دستی باشد که بر اساس آن نویسندگان رئالیست را فراموش شده بدانم. مگر ما رب‌النوع نخوتیم که چنین بیندیشیم و از نگاه و نظرم‌ان هم عقب‌ننشینیم؟ در نظریه دادن‌هایی این چنینی درباره سرانه مطالعه، فراموش شدن نویسندگان سبک رئالیست و... ما جماعت ایرانی که ابداً اهل گفت‌وگو نیستیم و حتی موقع بحث و فحص، اگر وسط حرف طرف مقابل نپریم و تحمل کنیم، حین گوش سپردن مدام ذهنمان را برای پاسخ آماده می‌کنیم، عموماً حاضر نیستیم از نگاه و نظر و اعتقاد سالیان‌مان ذره‌ای عدول کنیم.

۵ در ایران ۲ دهه اخیر پدیده‌های نادری به اسم داستان نویسی و رمان نویسی ظهور کرده‌اند. پدیده‌هایی به‌ظاهر مدعی و حراف و گاهی هتاک، که به ضرب و زور معرفی و چاپ چند مصاحبه از خودشان در روزنامه‌ها و سایت‌ها، ادعاهای بی‌اساس و محملی هم درباره رمان نویسی مطرح می‌کنند. بسیاری از این مثلاً نویسندگان بی‌آنکه حتی به تعداد انگشتان یک دست داستان کوتاه نوشته باشند، چند رمان چاپ کرده‌اند و مدعی‌اند که کارشان رمان است و داستان کوتاه در راسته حرفه‌شان نیست! از اینان چند نفر هم کتاب‌هایشان را به ضرب و زور آشنا و با جان‌کندن و صرف هزینه‌های زیاد به چند زبان ترجمه کرده‌اند و در تیراژ محدود در چند کشور دور و همسایه منتشر کرده‌اند، به این امید که جهانی شوند. جهانی شدن نوشته‌ای که در سرزمین خودش اقبال نداشته هم از آن جان‌کندن‌های مذبوحانه، مضحک و غم‌انگیز این روزگار است. ■